



آمریکا عراق

اسماعیل جهانبین
دکترای علوم سیاسی
و عضو هیئت علمی
دانشکده عقیدتی سیاسی سپاه

مقدمه

همزمان با پایان یافتن جنگ سرد، دولت ایالات متحده آمریکا به اشکال مختلف، سه مسأله را به عنوان مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی خود در عرصه نظام بین الملل اعلام کرد: نخستین خواسته دولتمردان آمریکایی ممانعت از پدیدار شدن قدرتی مشابه اتحاد جماهیر شوروی سابق بود. متفکران و سیاستمداران آمریکایی پس از پایان یافتن جنگ سرد بر این عقیده بودند که جلوگیری از ظهور یک رقیب قدرتمند در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی در مقایسه با رویارویی و مقابله با آن، هزینه‌های کمتری را بر آنان تحمیل خواهد کرد. بنابراین در راستای تحقق همین هدف بود که دولت آمریکا در طی سالهای پس از جنگ سرد، همه توان خود را برای تضعیف اتحاد جماهیر شوروی و برقراری نظم نوین جهانی بدون حضور رقیب قدرتمند سابقش، به کار گرفت.

اگر چه به اصطلاح «مبارزه با تروریسم» و کلیه کشورهایی که از آن طرفداری می‌کنند، از دیر باز مد نظر سیاستمداران دولت آمریکا قرار داشت اما این مسأله پس از پایان یافتن جنگ سرد به عنوان دومین محور اساسی سیاست خارجی این کشور در عرصه نظام بین الملل مطرح گردید. متعاقب همین سیاست بود که فشارهای دولت آمریکا بر جمهوری اسلامی ایران

و برخی از کشورهای مخالف سیاستهای مداخله جویانه آمریکا در جهان افزایش یافت و تلاشهای دیپلماتیک گسترده‌ای نیز برای وادار کردن سایر کشورها در راستای همراهی با دولت آمریکا از سوی این کشور انجام شد.

از بین بردن سلاحهای کشتار جمعی، یعنی تسلیحاتی که در واقع تولید کننده و فروشنده اصلی آن، قدرتهای بزرگ جهانی و به ویژه دولت ایالات متحده آمریکا می‌باشد و بیشترین ذخایر مربوط به این نوع سلاحها نیز در همین کشورها وجود دارد، نیز یکی دیگر از اهداف سیاست خارجی دولت آمریکا پس از پایان یافتن جنگ سرد بود. بر این اساس، دولتمردان آمریکایی توجه خود را به سوی برخی از کشورهایی که در این زمینه فعالیت داشتند و از نظر سیاسی نیز از سلطه بی‌چون چرای دولت آمریکا در جهان تبعیت نمی‌کردند، معطوف شد. به نظر می‌رسد همه تلاشهای دولت ایالات متحده آمریکا در طول سالهای پس از جنگ سرد، در حقیقت با هدف از بین بردن زمینه‌های ظهور و حضور دوباره یک قدرت جدید در عرصه نظام بین‌المللی تنظیم گردیده است. به عبارت دیگر، مهم‌ترین نگرانی دولتمردان آمریکایی این است که چگونه می‌توانند قدرت و سلطه بلامنازع خود را در سیاستهای جهانی تقویت کرده و آن را تثبیت نمایند.

ظاهراً آمریکایی‌ها درگیر مسائلی از این دست بودند که حادثه شگفت‌انگیز یازدهم سپتامبر به وقوع پیوست و همه معادلات و اندیشه‌های موجود در ساختار سیاسی آمریکا را بر هم زد. با وارد شدن این ضربه بزرگ بر سیاست و حیثیت دولت آمریکا، اقتدار و توانایی‌های این کشور در عرصه‌های سیاسی داخلی و خارجی به شدت زیر سؤال رفت. غرور ملی و احساس قدرتی که از زمان روی کار آمدن رونالد ریگان و همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در جامعه آمریکا به وجود آمده بود به یک باره به ذلت و ضعف و ناتوانی تبدیل شد. جامعه آمریکا در طول مدت حیات خود هیچگاه شاهد چنین صحنه‌ای نبود. به همین دلیل شوک وارد شده از حادثه یازدهم سپتامبر بر مردم و سیاستمداران آمریکایی بسیار عظیم و گیج‌کننده بود به طوری که تعادل روحی و روانی مردم و دولتمردان آمریکایی را بر هم زد.

اگر چه شکست نظامیان آمریکایی در ویتنام و فرار مفتضحانه آنها از این کشور، یکی از تلخ‌ترین حوادث تاریخی در آمریکا به شمار می‌آید ولی حادثه فرو ریختن ساختمانهای عظیم متعلق به سازمان تجارت جهانی که یکی از نمادهای اصلی اقتصاد آمریکا به شمار می‌رفت، در

تاریخ این کشور سابقه ندارد؛ زیرا در حقیقت، با فرو ریختن برجهای دوقلو اقتدار و هیبت دولت آمریکا نیز به همراه آن فرو ریخت و احساس ناامنی و ترس سرتاسر جامعه آمریکا و حتی کشورهای اروپایی را فراگرفت.^(۱)

با این مقدمه، مقاله حاضر قصد دارد به بررسی تحلیل گونه اهداف اصلی عملیات نظامی آمریکا در خاورمیانه و اشغال کشور مسلمان عراق بپردازد. برای این منظور، ابتدا تحلیلهای گوناگون ارائه شده در ارتباط با اهداف آمریکا از اشغال عراق مورد نقد و بررسی قرار گرفته و سپس با استفاده از شواهد موجود، تحلیل برگزیده مقاله در این ارتباط مطرح خواهد شد.

مهم‌ترین تحلیلهای موجود در باره علت حمله آمریکا به عراق

۱. نظریه مقابله با سلاحهای کشتار جمعی

مهم‌ترین دلیل اعلام شده از سوی دولتمردان آمریکایی برای ضرورت سرنگونی رژیم صدام حسین، مسأله مقابله با سلاحهای کشتار جمعی بود. موضوعی که بهانه اصلی آمریکا و همپیمانانش برای اشغال سرزمین اسلامی عراق و کشتار بی‌رحمانه مردم مظلوم این کشور بوده است. از این رو، هنگامی که نیروهای نظامی آمریکایی از یافتن این سلاحها در خاک عراق ناامید شدند، در حقیقت مشروعیت عملیات نظامی علیه عراق به شدت زیر سؤال رفت و دولتهای اشغالگر (آمریکا و انگلیس و اسپانیا) در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی با انتقادهای فراوانی روبرو شدند. اگر چه به دلیل عدم تصویب حمله نظامی علیه عراق در شورای امنیت سازمان ملل متحد، این اقدام از اساس دارای مشروعیت بین‌المللی نبود ولی آمریکایی‌ها تصور می‌کردند که پس از یافتن سلاحهای کشتار جمعی در عراق، آنها خواهند توانست مشکل عدم مشروعیت اقدام خود را مرتفع سازند.

بی‌اعتباری ادعای وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق، نیازی به استدلال ندارد زیرا گزارش‌های ارائه شده از سوی بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل که پس از بازدیدهای مکرر از مراکز نظامی و غیر نظامی کشور عراق به شورای امنیت سازمان ملل ارائه شد، به خوبی نشان می‌دهد که به هنگام حمله آمریکا به عراق، هیچ‌گونه سلاح کشتار جمعی در این کشور وجود نداشت و ظاهراً دولت عراق تمامی آنها را تحت نظارت بازرسان بین‌المللی از بین برده بود و اصرار دولت آمریکا مبنی بر وجود این سلاحها در عراق پایه و اساس منطقی نداشت و تنها با هدف آماده سازی افکار عمومی برای اشغال عراق مورد تأکید قرار می‌گرفت.

۲. نظریه مبارزه با تروریسم

«مبارزه با تروریسم» یکی از شعارهای اصلی دولت آمریکا در روابطش با سایر کشورهای جهان است اما به دلایل مختلف می‌توان استدلال کرد که این کشور به هیچ وجه صلاحیت رهبری یک نهضت ضد تروریستی را ندارد. عملیات‌های مداخله جویانه و تروریستی سازمان جاسوسی آمریکا در نقاط مختلف جهان و تصویب قوانین تروریستی در مجالس قانونگذاری این کشور که با هدف از بین بردن مخالفان سیاسی در اقصی نقاط جهان انجام می‌شود و همچنین حمایت بی‌قید و شرط این کشور از تروریسم دولتی رژیم اشغالگر قدس، صلاحیت دولت آمریکا را برای مبارزه با تروریسم به زیر سؤال می‌برد.

علاوه بر این، دولت آمریکا همواره از واژه تروریسم به عنوان یک اهرم سیاسی و وسیله‌ای برای تحت فشار قرار دادن مخالفان سیاستهای خود در جهان سود جسته است. به همین دلیل امروزه کمتر کشوری است که در عدم صداقت دولت آمریکا برای مبارزه با تروریسم تردیدی داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت که با توجه به عدم مقبولیت جهانی ادعای یاد شده از سوی مقامات آمریکایی در خصوص مبارزه با تروریسم، این مسأله نمی‌تواند هدف اصلی این کشور از حمله به کشور اسلامی عراق باشد. بسیاری از کشورهای جهان در موضع گیریهایی خود در قبال این شعار دولت آمریکا به روشنی تصریح کرده‌اند که مبارزه با تروریسم تنها از طریق همکاری تمامی کشورهای جهان میسر است و با عملیات نظامی نمی‌توان تروریسم را از بین برد؛ بلکه چه بسا به کارگیری این روش به گسترش بیشتر تروریسم در جهان کمک کرده و زمینه را برای پیدایش گروههای تروریستی جدید نیز فراهم سازد.

۳. نظریه تغییر نقشه جغرافیایی و سیاسی منطقه خاورمیانه

بی‌شک منطقه خاورمیانه یکی از مهم‌ترین مناطق استراتژیک جهان است. اگر چه این مسأله می‌تواند از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد ولی وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در این منطقه و نیاز شدید اقتصاد پیشرفته جهان به این ذخایر می‌تواند اهمیت فراوان و استراتژیک بودن این منطقه جغرافیایی را به خوبی تبیین کند. از این رو، کاملاً واضح و روشن است که برای سلطه بر کل جهان، آن هم جهانی که سخت به انرژی نفت نیازمند است، چاره‌ای جز به دست گرفتن کنترل کامل این منطقه وجود ندارد. به عبارت دیگر، هر کشوری که داعیه سروری جهان را داشته باشد، نمی‌تواند نسبت به خاورمیانه و حوادثی که در آن رخ می‌دهد بی‌تفاوت باشد. (۲)

سیاستمداران و دولتمردان آمریکایی با گستاخی فراوان و در عین حال با صراحت کامل همواره این مسأله را خاطر نشان کرده‌اند که در منطقه خاورمیانه دارای منافع حیاتی بوده و برای دفاع از منافع خود در این منطقه از انجام هیچ اقدامی کوتاهی نخواهند کرد. هنری کسینجر وزیر اسبق امور خارجه آمریکا از ضرورت تسلط آمریکا بر نفت خاورمیانه سخن به میان آورده و چنین می‌نویسد: «هر قدرتی که نفت خاورمیانه را در دست گیرد، سرنوشت رونق و رفاه اروپای غربی و جهان را در اختیار خواهد داشت.» مفسر شبکه تلویزیونی ام بی. ا. آمریکا نیز در همین رابطه می‌گوید: «از زمانی که طلای سیاه در بیابانهای عرب نشین خلیج فارس کشف شد حضور در خلیج فارس به عنوان یکی از مهم‌ترین هدفهای سیاسی آمریکا قرار گرفته است. این هدف چنان از اولویت برخوردار است که افکار عمومی آمریکا و دو حزب دموکرات و جمهوریخواه در باره آن اتفاق نظر کامل دارند.»^(۳)

ژنرال کالین پاول، وزیر امور خارجه دولت جرج بوش هم در همین رابطه می‌گوید: «هدف دولت آمریکا از حمله به عراق، تغییر نقشه خاورمیانه و ایجاد یک خاورمیانه جدید است.» ریچارد پرل رئیس گروه مشاورین پنتاگون نیز در همین رابطه گفته است که: «هدف آمریکا در خاورمیانه باید تغییر نقشه سیاسی و جغرافیایی منطقه از جمله تغییر ساختار حکومت ایران باشد. در واقع همه رژیم‌های خاورمیانه باید تغییر کنند منتهی هر کدام به شکلی خاص.»

این اظهارات که البته به مناسبت‌های مختلف از سوی دولتمردان آمریکایی تکرار شده است، اهداف اصلی دولت آمریکا از اشغال عراق را تبیین می‌کند؛ اما هنوز جای طرح این سؤال وجود دارد که در پس پرده این تغییرات جغرافیایی و سیاسی چه اهدافی نهفته است و به اصطلاح سناریوی نهایی این تحولات، چگونه نوشته خواهد شد؟

۴. نظریه استراتژی اقدام پیشگیرانه

دولتمردان آمریکایی با هدف تحقق نظم نوین جهانی با ساختاری تک قطبی به رهبری دولت ایالات متحده، دکترین جدیدی را با عنوان «اقدام پیشگیرانه» مطرح ساخته‌اند که بر اساس آن، دولت آمریکا حق دارد به منظور دفع تهدیدات احتمالی علیه خود، در هر نقطه از جهان که لازم باشد به زور متوسل شده و عملیات نظامی انجام دهد. از منظر طراحان این دیدگاه، این حق مسلم دولت آمریکاست که برای دفاع از خود از همه امکاناتش استفاده کند. البته این استراتژی بیشتر در ارتباط با مسأله مبارزه ضد تروریستی و رسالتی که دولت

آمریکا در سطح نظام بین‌الملل برای خود قائل است، مطرح شده است. (۴) به هر حال می‌توان ادعان کرد که تحقق این امر می‌تواند به معنی وقوع تحولی اساسی در نظام بین‌الملل و قوانین حاکم بر آن بشمار آید زیرا در این صورت، سازمان ملل و سایر نهادهای بین‌المللی کارکردهای خود را از دست خواهند داد و دولت آمریکا به تنهایی در باره همه امور جهانی تصمیم خواهد گرفت. به عبارت دیگر، دخالت نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان از این پس، نیازی به تصویب و تأیید شورای امنیت نخواهد داشت. (۵)

پس از حادثه یازدهم سپتامبر جورج بوش ضمن یادآوری این فاجعه به نکته مهمی اشاره کرد که بیانگر ظهور رویکرد جدیدی در سیاست خارجی آمریکا بود. رئیس‌جمهور آمریکا در این سخنرانی گفت: «ایالات متحده به هیچ وجه اجازه تهدید یا تجاوز به آسمان و زمینش را به کسی نمی‌دهد بلکه چنین اقدامی را حتی قبل از آن که روی دهد در نطفه خفه خواهد کرد.» (۶)

سایر سیاستمداران آمریکایی و طراحان اصلی حمله این کشور به عراق نیز بر اساس همین راهبرد، عملیات نظامی خود را توجیه و تفسیر کرده‌اند. در همین راستا، دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در ارتباط با تهدیداتی که ایالات متحده با آن روبروست، چنین اظهار داشته است: «چیزهایی هست که ما می‌دانیم و بر آنها آگاهی داریم، مجهولاتی هم هستند که از آنها آگاه هستیم، اما ناشناخته‌هایی نیز وجود دارند که از آنها اطلاعی در اختیار نداریم و هر سال نیز چیزهای بیشتری از این دست، کشف می‌شود.» (۷) به عبارت دیگر، از نظر وزیر دفاع آمریکا، گروه‌های تروریستی‌ای وجود دارند که هیچ کس در باره آنها چیزی نمی‌داند. آنها ممکن است تسلیحات هسته‌ای، شیمیایی یا بیولوژیکی در اختیار داشته باشند که آمریکا از آنها مطلع نباشد. از منظر دولتمردان آمریکایی در عصر ترور، دیگر جایی برای اشتباه کردن وجود ندارد. بنابراین باید در یک اقدام پیشگیرانه، همه تهدیدات احتمالی را از بین برد. (۸)

سؤال اساسی در اینجا این است که آیا دولت آمریکا قدرت انجام چنین کاری را دارد. برخی از صاحب‌نظران مسائل سیاسی عقیده دارند که ایالات متحده آمریکا با وجود توانایی نظامی گسترده‌ای که در اختیار دارد نمی‌تواند خواسته‌ها و نیات سیاسی خود را در نقاط مختلف جهان به مرحله اجرا در آورد. این گروه از کارشناسان مسائل سیاسی عقیده دارند که اساساً امپراتوری آمریکا در حال گذراندن دوران افول خود است. (۹)

۵. نظریه آزاد سازی عراق و گسترش دموکراسی

ادعای دیگر دولتمردان آمریکایی، مسأله در بند بودن ملت عراق در دست دیکتاتور بغداد بود. رئیس جمهور آمریکا به طور مکرر به نقش آمریکا در آزاد سازی دو کشور آلمان و ژاپن از دست رژیمهای فاشیستی اشاره کرده و بر اهمیت کمکهای دولت آمریکا در بازسازی و شکوفایی این دو کشور در سالهای پس از جنگ دوم جهانی تاکید نموده است. جورج بوش با هدف فریب دادن افکار عمومی جهانی و به ویژه مسلمانان مدعی شده است که مسلمانان نیز همچون سایر ملتها حق دارند تا از ثمرات آزادی بهره مند شده و از دیکتاتوری نجات یابند.^(۱۰) دلایل زیادی وجود دارد که می تواند بطلان ادعاهای دولتمردان آمریکایی را ثابت کند. به عنوان مثال می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) دولت آمریکا تا کنون از دموکراسی و آزادی در هیچ کشور اسلامی و عربی حمایت نکرده است بلکه بر عکس همواره حامی اصلی حکومتهای دیکتاتور جهان بوده است.

ب) تداوم حکومت رژیمهای دیکتاتور منطقه به شکل مستقیم و غیر مستقیم با امنیت اسرائیل در ارتباط است. بنابراین چگونه ممکن است بزرگترین حامی اسرائیل (یعنی دولت آمریکا) اقدامی علیه امنیت رژیم اشغالگر قدس انجام دهد؟!

ج) شاید بتوانیم با ادعای جرج بوش در مورد کمکهای آمریکا برای آزاد سازی و شکوفایی اقتصادی آلمان و ژاپن در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، مخالفت کنیم اما باید توجه داشت که در آن زمان دولت آمریکا نسبت به وجود ارتباط تنگاتنگ منافع آمریکا و رشد و پیشرفت این دو کشور اعتقادی راسخ داشت.^(۱۱) در حالی که امروزه نمی توان بین گسترش آزادی واقعی و دموکراسی در جهان - به ویژه در کشورهای اسلامی - و منافع آمریکا ارتباط چندانی یافت. به عنوان مثال می توان به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که با مخالفت شدید آمریکا روبرو شد و نیز به پیروزی اسلام گرایان در انتخابات کشورهای نظیر الجزایر و ترکیه اشاره کرد که با انتقاد و عدم حمایت دولت آمریکا روبرو شد.

حمایت از رژیم اشغالگر قدس: علت اصلی حمله آمریکا به عراق

یکی دیگر از تحلیل های رایج در مورد انگیزه و هدف آمریکا از حمله به عراق، تمایل و شاید بهتر است گفته شود، تعهد دولت آمریکا برای حمایت از رژیم اشغالگر قدس است. دولتمردان آمریکایی با هر گرایش سیاسی و حزبی، همواره و با تأکید فراوان و صراحت کامل

از ضرورت حمایت از دولت اسرائیل سخن گفته‌اند و از زمان پیدایش این رژیم در سال ۱۹۴۸ دولتهای مختلف آمریکایی تمام توان خود را برای پشتیبانی از این رژیم به کار گرفته‌اند. سؤال این است که چرا؟.

نکته بسیار مهم آن است که معمولاً در تحلیل علت‌ها و زمینه‌های حمایت گسترده دولت آمریکا از رژیم صهیونیستی به عواملی نظیر: تأثیر سرمایه داران یهودی بر جریان انتخابات آمریکا، قدرت مانور یهودیان در تبلیغات انتخاباتی این کشور، تسلط بی چون چرای یهودیان بر سرنوشت انتخابات و یا در نهایت بر نقش استراتژیک اسرائیل برای تأمین منافع آمریکا در خاورمیانه تأکید می‌شود. حال آن که نحوه برخورد دولتمردان آمریکایی با مسأله اسرائیل به گونه‌ای است که انسان را تشویق می‌کند تا در جستجوی علت و انگیزه‌ای قوی‌تر برای تبیین جایگاه رژیم اشغالگر قدس در سیاست خارجی آمریکا برآید.

به نظر می‌رسد با وجود دخالت و تأثیر دلایل ذکر شده در تبیین علت حمایت بی‌چون چرای دولت آمریکا از اسرائیل، این نوع تبیین و تحلیل تا حدود زیادی سطحی بوده و با برخی از واقعیات موجود در جامعه آمریکا ناسازگار است. زیرا:

الف) سرمایه داران زیادی در آمریکا وجود دارند که اساساً یهودی نبوده و با سیاستهای جنایتکارانه این رژیم نیز موافق نمی‌باشند.

ب) جریان یهودگرایی در جامعه آمریکا دارای قوت و استحکام زیادی است. بنابراین نمی‌توان ظهور و پیدایش این جریان را صرفاً به رسانه‌ها و تبلیغات موجود در این کشور نسبت داد. یعنی به نظر می‌رسد یهودگرایی در آمریکا به صورت یک اعتقاد دینی در آمده است.

ج) برخلاف آنچه تصور می‌شود باید گفت که پیدایش دولت اسرائیل در منطقه خاورمیانه، همواره مایه دردسر دولت آمریکا بوده است. در حال حاضر نزدیک به پنجاه سال است که تمام دولتهای آمریکایی سعی داشته‌اند تا همزمان با تثبیت موقعیت اسرائیل و مشروعیت بخشیدن به آن، فرآیند صلح بین اعراب و اسرائیل را متحقق ساخته و روابط این رژیم با سایر کشورها را به صورت عادی در آورند. در حقیقت باید گفت که موضوع اسرائیل و مسأله صلح در خاورمیانه به صورت بزرگترین کابوس رؤسای جمهور آمریکا در دوره‌های مختلف در آمده و در حقیقت، بزرگترین آرزوی هر رئیس جمهور جدید حل بحران خاورمیانه و مسأله فلسطین است.

د) به نظر می‌رسد یهودیان آمریکایی آن طور که برخی از تحلیل‌گران تصور می‌کنند

چندان هم متحد و یکپارچه نباشند. یعنی علاوه بر آن که گروههایی از یهودیان آمریکایی وجود دارند که اساساً از رژیم صهیونیستی حمایت نمی‌کنند بلکه حتی می‌توان ادعا کرد که بخش عظیمی از حمایت‌کنندگان آمریکایی این رژیم غاصب، اساساً یهودی نیستند.

بنابراین برخی از تحلیل‌گران مسائل سیاسی عقیده دارند که مسأله حمایت گسترده دولت آمریکا و گروههایی از مردم این کشور از دولت جنایتکار و تروریست اسرائیل نه یک جریان سیاسی بلکه یک جریان مذهبی و اعتقادی است. می‌دانیم که دو کشور آمریکا و انگلستان از نظر مذهبی پیرو مذهب پروتستان می‌باشند. بنابراین با توجه به دیدگاههای خاصی که در بین پروتستانها در ارتباط با دین یهود وجود دارد، شاید بتوان ریشه‌های اصلی رویکرد دولتمردان آمریکا به سوی منافع رژیم اشغالگر قدس را شناسایی کرد.

مارتین لوتر سردمدار نهضت پروتستانیزم دو کتاب در باره قوم یهود منتشر ساخته است. کتاب اول او با نام «مسیح یهودی‌زاده» در تایید دین یهود است. بر اساس عقاید مطرح شده لوتر در این کتاب «خواست روح القدس این بوده است که تمام اشعار کتاب مقدس را فقط از طریق یهود به زمینیان نازل کند و یهودیان در واقع فرزندان خداوند بوده و مسیحیان مهبانان غریب سفره‌ای هستند که برای یهود پهن شده است...» (۱۲)

اگر چه لوتر پس از آن که از حمایت و پیروی یهودیان از مسیحیت جدید ناامید شد، و در کتابش با نام «در باره یهود و دروغهایش» نظر خود را در باره قوم یهود تغییر داد ولی این دو کتاب در حقیقت دو گرایش متفاوت در باره یهود در میان پیروان لوتر ایجاد کرد. می‌توان گفت که در نزاع بین این دو گرایش، پیروزی نهایی نصیب طرفداران و پیروان مکتب «مسیح یهودی‌زاده» شده است.

نکته جالبی که در تایید این مسأله وجود دارد، پیدایش صهیونیسم مسیحی قبل از ظهور صهیونیسم یهودی است. به عبارت دیگر، قبل از آن که تئودور هرتزل جنبش صهیونیسم را تأسیس کند و در صدد یافتن محلی برای ایجاد یک کشور برای یهودیان پراکنده در جهان باشد؛ بعضی از گروههای مسیحی آمریکایی از ضرورت ایجاد دولت یهودی در سرزمین فلسطین حمایت کرده و حتی زمانی که هرتزل از مناطقی چون اوگاندا، کانادا و یا آرژانتین به عنوان اماکنی که یهودیان می‌توانستند در آنجا تجمع نمایند سخن گفت؛ با اعتراض شدید این گروهها روبرو گردید. (۱۳)

خلاصه کلام آن که بسیاری از دولتمردان آمریکایی نظیر جیمی کارتر، جورج بوش پدر و

پسر از بیروان همین جریان فکری مذهبی در جامعه آمریکا می‌باشند. به اعتقاد این فرقه مذهبی مسأله بازگشت حضرت مسیح (ع) مبتنی بر استقرار دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین است. به عبارت دیگر، پیش شرط و زمینه ساز ظهور دوباره مسیح، بازگشت یهودیان به سرزمین اصلی خود یعنی فلسطین و تشکیل دولت یهودی با مرکزیت اورشلیم است. نکته جالب توجه آن است که این فرقه مذهبی با هر گونه عقب نشینی رژیم صهیونیستی از کرانه غربی و نوار غزه مخالف است زیرا به زعم آنها این مناطق هدایای الهی به ملت یهود است و عقب نشینی از آن جایز نیست. (۱۴)

با این بیان، می‌توان ادعا کرد که حمله آمریکا به عراق در حقیقت در راستای تأمین امنیت اسرائیل و به منظور تحکیم پایه‌های قدرت این رژیم در منطقه خاورمیانه صورت پذیرفته است.

پی‌نوشتها:

- ۱- امانوئل والرشتاین، «آغاز زوال آمریکا» ترجمه شیدا نبوی، گرفته شده از نشریه «کوریه انترناسیونال» شماره ۶۲۹، نوامبر ۲۰۰۲.
- ۲- «دندگاههای سمیر امین نسبت به تحولات اخیر» ترجمه فاطمه سلطانپور، مصاحبه با امین در مجله الاهرام مصر، شماره ۶۰۹.
- ۳- محمد قراکزلو، «آمریکا، عراق؛ کمدی یا تراژدی»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۸۰-۱۷۹، ص ۱۰۳.
- ۴- پاتریک سیل «استراتژی خروج از باتلاق» ترجمه سعید آقا علیخانی، شرق الاوسط، چاپ لندن، ۷ خرداد ۱۳۷۳.
- ۵- جی. جان ایکن بری «سودای بلند پروازانه آمریکا» ترجمه حمید مرادخواه و امین روان‌پد، راهبرد، شماره ۲۸، (تابستان ۸۲) ص ۷۶.
- ۶- نجیب الغضبان، «راهبرد ایالات متحده برای عراق پس از صدام» ترجمه سعید آقا علیخانی، هفته نامه تابان، (دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۲)، ص ۱.
- ۷- همان، ص ۸۷. یکی از مقامات دولت آمریکا (کلاوس ویتز) در همین رابطه می‌گوید: «جنگ چنان تجارت خطرناکی است که استباهات ناشی از ملایمت در آن، بدترینها هستند.» همان، ص ۹۶.
- ۸- «این نظریه خطرناک جنگ پیشگیرانه» لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۹- جاناتان تیل، «آمریکایی‌های آسیب‌پذیر»، روزنامه شرق، ۱۰ آذر ۸۲.
- ۱۰- الغضبان، پیشین، ص ۲.
- ۱۱- حمید هادیان «خاورمیانه بزرگ و دومینوی دموکراسی» همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۰، نیمه دوم فروردین ۸۳.
- ۱۲- محمد بن المختار الشنقیطی، «آمریکا برای چه می‌جنگد؟» ترجمه سعید آقا علیخانی، هفته نامه تابان.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- همان.